

۴



داستان جلد

برای سنگ تراش محله تلگرد
هر سنگ مزار معنایی از یک زندگی است

در میانه سنگ و سوگ

فرزانه شهامت اغم، در چهره دو مرد رسوب کرده است. میان چین و چروک هایی که چندی است عمیق تر شدن را آغاز کرده اند. باید زودتر سفارششان را از سنگ تراشی حاشیه بزرگراه شهید با نظر تحویل بگیرند و به مراسم ختم فردا برسند. تا چشمشان به تصویر پسر جوانی می افتد که روی سنگ مزار حک شده است. مصیبت از نو برایشان تکرار می شود انگار و بلند بلند شروع می کنند به گریستن. شنیده بودند که عمر کوتاه است و فرصت با هم بودن ها به سرعت برق و باد می گذرد اما باور نمی کردند روزی لبخند عزیزشان را نه روی چهره، که بر سنگ مزارش تماشا کنند. صمد جعفری، هنرمند سنگ تراش محله تلگرد، حال مشتریانش را می فهمد و می گذارد بار آندوه تلنبار شده بر دل هایشان راسبک کنند. برای او که از یک دهه پیش، با حکاکی روی سنگ ها، نشانی می نویسد برای منازل ساکنان سرای آخرت، مرگ و زندگی، معنی دیگری دارد.



دقیق شدن در حقیقت زندگی

گوشه ای از مغازه را سنگ های ساختمانی چیده است برای خانه های دنیایی و گوشه ای دیگر، سنگ هایی برای خانه ابدی. برای اوارتباط مرگ و زندگی، همین قدر تنگاتنگ است. قبول دارد که سروکار داشتن با قشری خاص در طول شبانه روز، رفته رفته روی روحیات تأثیر می گذارد؛ اینکه شاد و خندان باشند و آسمان آینده را در ذهن خود، آبی و بی ابر ترسیم می کنند یا قلبشان از غم، لبریز باشد و فراق عزیزی که از دست داده اند، بر تاروپود لحظه هایشان گره خورده باشد. اصلاً شاید همین سکوت های ممتد، پاسخ های با تأمل و کوتاه به سؤالات ما و نیز لبخند های کم رنگی که به ندرت بر چهره هنرمند سنگ تراش محله تلگرد نقش می بندد، ناشی از استمرار ارتباط با خانواده های عزادار باشد. هر چه هست، رضایت کامل دارد از دیدگاهی که این شغل به او هدیه داده است؛ نگاه به حقیقت زندگی و مرگ. می گوید: وقتی سفارش می گیرم برای یک متوفا، تاریخ وفات و تولدش را تفریق می کنم تا بدانم چند سال در این دنیا دوام آورده است. وقتی می بینم هفتاد درصد این ها، کمتر از پنجاه سال داشتند، باور می کنم که خودم هم وقت چندانی برای زندگی ندارم. مکث می کند و ادامه می دهد: این جور که فکر کنی، دیگر خیلی چیزها و کارها و غصه ها برایت بی معنی می شود. هوای دیگران را بیشتر داری و فقط به خودت فکر نمی کنی؛ مثلاً من با اینکه می دانم حاشیه صدمتری پراز سرو صدای رفت و آمد ماشین هاست، باز هم مراعات همسایه ها را می کنم و توی ساعت استراحت، سرو صدای دستگاه فرزند برای حکاکی روی سنگ را بلند نمی کنم.

اولین تجربه

هزینه های میلیونی سنگ خام برای استفاده در مزار درگذشتگان، دست و دل هر حکاک تازه واردی را برای هنرنمایی روی سنگ ها، می لرزاند. صمد، تا چندین ماه، یک حکاک حرفه ای رادر سنگ تراشی اش واقع در با نظر ۴۵ استخدام کرده و سفارشات خانواده های عزادار را به او می سپرد. وقت هایی که بیکار می شد، دقیق می شد روی رفتار همکارش و لذت می برد از خطوط نستعلیق و شکسته نستعلیقی که با ظرافت روی سنگ قبرها به یادگار می گذاشت؛ «اوضاع به همین منوال بود تا اینکه یک روز عصر، وقتی تنها بودم در مغازه، مشتری عجولی آمد سراغم. می گفت بچه شهرستان است و باید زودتر برگردد. سفارش سنگ قبر داشت برای پدرش و می خواست فردا صبح هم تحویل بگیرد. به او گفتم همکارم نیست الان. گفت: عیبی ندارد؛ خودت انجام بده. دستم می لرزید و استرس داشتم. تراشیدن آن سنگ از ۴ عصر تا ۱۰ شب طول کشید؛ کاری که الان بیست دقیقه تا حداکثر نیم ساعته تمام می کنم.»



آن روز مشتری بارضایت از مغازه آقای جعفری بیرون رفت و بارضایتش، دل جوان محله تلگرد را قرص کرد که می تواند به تنهایی از پس کار سنگ تراشی بر بیاید.

بازگشت به علاقه درونی

این زنگ هم آقامعلم صدایش زده و گفته بود فرمول ها را پای تخته بنویسد. خط خوش صمد را همه بچه ها و معلم های هنرستان شهید با هنر شان نیز خبر داشتند. برای او فرقی نداشت فارسی بنویسد یا انگلیسی. جوری می نوشت که آدم از خوش خطی اش حظ می برد. در خانواده شان زده نفره جعفری که پدر با کشاورزی، نان حلال می گذاشت سر سفره، رفتن به کلاس های متفرقه، آن هم برای کاری مثل خوش نویسی، سهمی در هزینه ها نداشت. با این حال، استعداد ذاتی صمد، او را کامیابش از رفتن به کلاس و داشتن مربی و ویژه خط بی نیاز کرده بود. می گوید هیچ وقت به ادامه این هنر و استفاده اقتصادی از آن فکر نکرده بود. شغلی که برای آینده اش انتخاب کرده بود، فروش سنگ های ساختمانی بود که پیش تر، برادر هایش انتخاب کرده بودند؛ «دیپلم برنامه نویسی کامپیوتر را که گرفتم، قید دانشگاه رفتن را زدم و چسبیدم به کار. ده دوازده سالی را در زاهدان، کنار برادرم سنگ فروشی کردم و بعد به مشهد برگشتم. هر جا که باشی، علاقه های درونی ات می آیند سراغت. من هم از سال ۹۳ تصمیم گرفتم علاقه ام به خطاطی را پی بگیرم، جوری که با کار سنگ فروشی ام همسو و هم راستا باشد. نتیجه اش شد حکاکی روی سنگ.»

